

کردستان در چشم انداز ایران

مقاله
کاوه بیات

کاوه بیات پژوهشگر و صاحب‌نظر تاریخ معاصر ایران است. انتشار بیش از ۶۰ جلد کتاب و ده‌ها مقاله در داخل و خارج از کشور در خصوص تاریخ معاصر ایران و شرکت در ده‌ها کنفرانس ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی حاصل تلاش‌های این پژوهشگر برجسته می‌باشد. برخی از آثار ایشان عبارتند از: ایران و جنگ جهانی اول، اسناد وزارت داخله، زندگی سیاسی علی شایگان، اسناد مطبوعات جلد دوم، توفان بر فراز قفقاز، نگاهی به مناسبات منطقه‌ای ایران، جمهوری آذربایجان و ارمنستان.

با وجود گذشت حدود بیست و شش سال از آن ایام، کماکان این موضوع از حساسیت بالایی برخوردار و مورد توجه است، ولی درگیری‌های خرداد ۱۳۶۰، فقط گوشه‌ای از این بحث است؛ یک بخش کم و بیش «خودی» در زمینه تعارضات و رویارویی پیش آمده در جریان اسلام‌گرایی سیاسی ایران معاصر که دست کم در آغاز کار بر یک بستر مشترک جریان داشت و در مراحل بعدی اختلافات حاصله، جنبه‌ای اصلی و تعیین کننده یافت. می‌دانیم که «مباحث ناخوشایند» موصوف، عوارض و ضایعات حاصل از «نابسامانی‌های اولیه انقلاب» از ابعادی به مراتب گسترده‌تر از این برخوردار است. هم در یک سمت و سوی راست، طیف گسترده‌ای را شامل شد که «عوامل رژیم سلطنتی» و «طاغوت» نام گرفتند و هم در سمت و سوی چپ، انواع گروه‌های سیاسی که در نهایت آنها نیز از صحنه حذف شدند؛ بحثی که هنوز در داخل ایران به درستی امکان طرح و بحث نیافته. هر چند می‌دانیم که این به معنای عدم وجود و حضور آن در گوشه‌ای از خاطره جمعی و حافظه تاریخی این ملت نیست.

چشم انداز ایران در دو ویژه‌نامه پیشین خود با عنوان «کردستان همیشه قابل کشف» (فروردین ۱۳۸۲ و پاییز ۱۳۸۴) سعی کرد گوشه‌ای دیگر از این بحث مکتوم را باز کند.

در جهان کمتر کشوری را می‌توان یافت که در یک دوره از تحولات تاریخی خود دنباله‌دلیلی دستخوش یک یا چند «تجربه ناخوشایند» نشده باشد. اروپای غربی و مرکزی در جنگ دوم جهانی، بلوک شرقی در دوره شوروی و همچنین تعداد

نبردختن به پاره‌های مباحث ناخوشایند، ضرورتاً به معنای وجود نداشتن آنها نیست؛ به عبارت دیگر همان‌طور که مصطلح هم شده حذف صورت مسئله را نمی‌توان به معنای حذف مسئله دانست. می‌دانیم تحولات پرفراز و نشیب ایران در خلال فروپاشی نظام سلطنتی تا شکل‌گیری یک نظام جایگزین اسلامی توأم با انبوهی از تجارب ناخوشایند بود؛ حوادث و رخدادهایی که اینک تمایل غالب بر آن است که از آنها با عناوین کلی و مبهمی چون «نابسامانی‌های اولیه انقلاب» و دیگر تعبیر مشابه یاد کنند و بدون ریشه‌یابی، از آن بگذرند.

اگر چه با تمامی ابعاد و درجات مختلف آن به این «مباحث ناخوشایند» نخواهیم پرداخت چرا که نه تنها تمایلی بدان نیست، بلکه وضعیت حاکم بر طرح و بحث آنها نیز محدود و مشروط است، ولی از وجود و سنگینی بار آن بر خاطره جمعی نسل درگیر و نیز بازتاب آن در تاریخ پر دازی برای نسل‌های دیگر کاملاً آگاه هستیم.

وقتی یادآوری پاره‌ای از این «مباحث ناخوشایند» بازتاب گسترده در میان افراد و طیف‌های علاقه‌مند دارد، خود نشانه‌ای است در تأیید این موجودیت، و سنگینی بار آن بر خاطره جمعی و تاریخی.

چاپ سریالی این بحث در قالب سلسله‌ای از گفت و گوها؛ تقریباً با هدف بررسی ریشه‌ها و زمینه‌های «خشونت بار شدن» تقابل سازمان مجاهدین خلق با دولت در خرداد ۱۳۶۰، از اوایل سال ۱۳۸۱ در چشم انداز ایران آغاز شد. تداوم این موضوع از طریق ادامه انتشار گفت و گوها و نوشته‌هایی در تکمیل بحث از جوانب و دیدگاه‌های مختلف، خود گویای آن است که



خوش بینی و ساده انگاری را بیش از هر چیز در «اگر می گذاشتند» هایی می توان دید که در بسیاری از این گفت و گوها ملاحظه می شود؛ این که اگر گرایش های افراطی و ستیزه جو وارد عمل نشده بودند، کار درست می شد

این نقد و ارزیابی افزون بر اعدام های آیت الله خلخالی که به نظر می آید امروزه کمتر کسی حاضر به دفاع از آنها باشد، در کنار عملکرد پاره ای از گروهک های تندروی کرد، مقاومت هایی را که در خود کردستان در برابر فرادستی گروه های سیاسی صورت گرفت نیز مد نظر دارد

زیادی از کشورهای جهان سوم، هر یک در تاریخ معاصر خود از این موارد بسیار داشتند و متأسفانه برخی نیز هنوز دارند و در این میان، باز هم کمتر کشوری را می توان یافت که در یک دوره از تلاش خود برای پشت سر گذاشتن آن تجربه، کم کردن از آن بار سنگین و مهلک بر خاطره جمعی و حافظه تاریخی خود، توانسته باشد از یک رویارویی صریح و شفاف با این «تجربه ناخوشایند» دوری کند. در واقع در بسیاری از این موارد؛ میزان پیشرفت هر یک در پشت سر گذاشتن آن تجربه و پیشبرد آن به تلاش سخت و دشوار سرآمدها و اهل نظر آن کشورها منوط بوده است. تلاش چشم انداز ایران را به عنوان یادگاری از دوره ای از تحولات اصلاح طلبانه - که در خلال آن این تصور پیش آمد که می توانیم در این زمینه قدمی برداریم - باید در چنین چارچوبی ارزیابی کرد و ارج نهاد.

کردستان همیشه قابل کشف

نخستین ویژه نامه «کردستان همیشه قابل کشف» در قالب گفت و گویی با احسان هوشمند، پژوهشگر کرد با مروری کلی بر رشته تحولات تاریخی ای آغاز شد که در چند قرن اخیر زمینه ساز شکل گیری کردگرایی به عنوان یک حرکت قومی بوده است؛ عرصه ای که به هر حال در چارچوب رویارویی دیرین ایران و عثمانی شکل گرفت. با فروپاشی عثمانی و تشکیل دولت مملتی چون ترکیه و عراق به جای آن و مداخله مجموعه ای از قدرت های ذی نفع جهانی در آن فرایند از جمله بریتانیا، اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده امریکا - ابعادی چندسویه و به مراتب پیچیده تر پیدا کرد.

بازتاب تحولات یادشده بر نواحی کردنشین ایران - یا به عبارت دقیق تر بازتاب آن فقط در بخشی از این مناطق محور اصلی این گفت و گور تشکیل می دهد که در خلال آن پس از نگاهی به فراز و فرود جمهوری مهاباد در سال های پایانی جنگ دوم جهانی، به موضوع اصلی، یعنی تجربه کردستان در سال های اولیه انقلاب اسلامی و برخی از تنش های پیش آمده در این خطه رسیدگی می شود. مجموعه درگیری هایی میان خود کردها، کردها و همسایگان ترک زبانان در آذربایجان و همچنین کردها و دولت مرکزی، در مجموع گوشه هایی از آن تجربه ناخوشایند را تشکیل می دهند.

در ادامه بحث با تکی چند از اعضای دولت موقت مهندس بازرگان گفت و گو شده که هر یک به نحوی درگیر این تجربه بودند. در این گفت و گوها هر یک از خاطرات خود از آن سال ها و بویژه تلاش های جاری در حل و فصل مسالمت آمیز مسائل پیش آمده صحبت می کنند؛ آقایان صدر حاج سیدجواد، وزیر کشور، سپس وزیر دادگستری دولت موقت، مهندس هاشم صباغیان، معاون نخست وزیر و همچنین وزیر کشور در یک دوره بعدی، مهندس عزت الله سبحانی، از اعضای شورای

انقلاب و وزیر دولت موقت و عضو هیئت حل اختلاف و دکتر ابراهیم یونسسی، استاندار کردستان. گفت و گویی با مهندس فاروق کیخسروی یکی از مخالفان پیشین حزب دموکرات کردستان که در اثر پیشامد اختلاف نظر هایی در خلال کنگره چهارم حزب در اواخر سال ۱۳۵۸، همراه با چند نفر از دیگر چهره های سرشناس حزبی راه دیگری انتخاب کردند و از آنجا که تلاشی است در نزدیک شدن به روایت طرف دیگر ماجرا، یکی از مهمترین بخش های آن شماره را تشکیل می داد. گفت و گوهای پیشین بیشتر به شرح تجارب و تلاش های مسئولان دولتی در حل و فصل مسائل پیش آمده در کردستان، مراحل نخست انقلاب اختصاص داشت و گفت و گو با مهندس کیخسروی روایتی است از منظری دیگر از آن سوی خط - در چگونگی شکل گیری و برآمدن آن - مسائل پیش آمده».

انتشار این شماره در مناطق کردنشین بازتاب گسترده ای یافت. نقد و بررسی پاره ای از نکات مطرح شده در این مجموعه، در روزنامه ها و نشریات محلی، نقد هایی تند و تیز تر در نشریات دانشجویی (که آزادی عملشان بیشتر است) و سرانجام نقدهای ستیزه جو یانه در سایت های اینترنتی منسوب به احزاب و گروه های سیاسی کرد، خود از حساسیت بالای موضوع حکایت داشت. همان بار گرانی که از فشار آن بر خاطره جمعی و حافظه تاریخی می گوئیم و لزوم شناسایی آن؛ تادست کم همانند آنچه در سال های مقارن با انقلاب مشاهده کردیم در بی هرافت و خیزی از سرریز آن غافلگیر و شگفت زده نشویم و فکر نکنیم چون تصمیم گرفته ایم آن را نادیده بگیریم، بحمدالله وجود هم ندارد.

بخش هایی از این واکشش گسترده که به دفتر نشریه رسید، در شماره دوم ویژه نامه «کردستان همیشه قابل کشف» (پاییز ۱۳۸۴) منتشر شد. بخش اصلی این شماره هم بنا به روایتی که در کار بود به یادآوری خاطرات و تجارب پاره ای دیگر از صاحب منصفان درگیر در حوادث آن ایام اختصاص یافته بود؛ این بار از خاطرات و تجارب کسانی می خوانیم که در مقایسه با شماره اول ویژه نامه، نسبت به مسائل کردستان چندان هم بی اطلاع نبودند؛ یکی از آنها حجت الاسلام شیخ حسین کرمانی است که برای مدتی در آن ایام به نمایندگی از امام خمینی (ره) برای حل و فصل مسائل پیش آمده، مأمور کردستان شد. ایشان از سال های نخست دهه ۱۳۴۰، از سوی مرحوم آیت الله گلپایگانی به قوه اعزام شده و در شش سالی که در آن خطه فعالیت داشتند با مسائل کردستان و بویژه ابعاد مختلف مسئله شیعه سنی که یکی از ارکان اصلی مسئله کرد را در ایران تشکیل می دهد، آشنایی داشتند.

نمونه دیگر دکتر جمشید حقگو، استاندار آذربایجان غربی در ۱۳۵۸ است که خاطرات ایشان از آن دوره بویژه از نظر لحاظ کردن مسائلی چون وجود پاره ای از تفاوت های زبانی و

مذهبی در آن منطقه ترکی و کردی، شیعه و سنی و... و تأثیر اجتناب ناپذیر آن بر تحولات آن منطقه جدای از مسائلی چون عملکرد مرکز، مهم و درخور توجه است.

در ادامه سعی و تلاش دشوار چشم انداز این برای ارائه روایتی از «آن سوی خط»، در کنار گفت و گو با حسن امینی، یکی از همراهان علامه کاک احمد مفتی زاده، چهره شاخص و صاحب نام تحولات مذهبی و سیاسی کردستان آن دوره و دو نوشته دیگر از مهندس فاروق کیخسروی ملاحظه می شود و در نهایت باید به انتشار متن کامل گفت و گوی رادیو حزب دموکرات با ملا عبدالله حسن زاده (دبیر کل پیشین حزب دموکرات کردستان) اشاره کرد که تماماً به نقد پاره ای از مطالب منعکس شده در شماره اول و ویژه نامه «کردستان همیشه قابل کشف» اختصاص دارد.

می توان انضمام این بخش را در کنار دیگر مطالب منتشر شده از سوی پاره ای از صاحب نظران دیگر در نقد و بررسی مطالب ویژه نامه نخست، گامی مهم در باز کردن مباحثی دانست که بنا به دلایل پیش گفته، متأسفانه ترجیح غالب، بر نادیده گرفتنشان تمایل دارد.

در ادامه این یادداشت به چند نمونه از آن موارد مهم و درخور توجه اشاره می شود. از آنجایی که بخش اصلی گفت و گوهای منتشر شده در این دو ویژه نامه بیشتر با کسانی صورت گرفته که خود یا از اعضای هیئت های حل اختلاف بوده اند و یا دوره کوتاه حضور آنها در کردستان به نوعی با تلاش و تکاپوی هیئت های یاد شده مربوط بوده است، می توان فضای حاکم بر این گفت و گوها را تا آنجا تا نوعی خوش بینی و حتی ساده انگاری توصیف کرد.

این خوش بینی و ساده انگاری را بیش از هر چیز در «اگر می گذاشتند» هابی می توان دید که در بسیاری از این گفت و گوها ملاحظه می شود؛ این که اگر گرایش های افراطی و ستیزه جو وارد عمل نشده بودند، کار درست می شد: «... اگر به راستی مجال به هیئت ویژه داده می شد و کار شکنی نمی شد مطمئناً به سادگی و با کمک بسیاری از نیروهای دولتی و محلی که به راستی به آرامش می اندیشیدند می شد آرامش را به منطقه بازگرداند...» (ویژه نامه ۲، ص ۱۶)

این نقد و ارزیابی افزون بر اعدام های آیت الله خلخالی که به نظر می آید امروزه کمتر کسی حاضر به دفاع از آنها باشد، در کنار عملکرد پاره ای از گروهک های تندروی کرد، مقاومت هایی را که در خود کردستان در برابر فرادستی گروه های سیاسی صورت گرفت نیز مدنظر دارد.

نگارنده به دو دلیل کار را سخت تر از این صحبت هادانسته و خوشبینی هایی از آن دست را بی مناسب؛ نخست آن که امکان پیشبرد گفت و گو و تفاهم را به آشنایی و معرفتی منوط می داند

به مراتب پیش از هم بند و هم زندان بودن پاره ای از اعضای هیئت های اعزامی از تهران با تعدادی از فعالان سیاسی کرد در نظام پیشین. در این میان به آگاهی و معرفت به مواضع سیاسی هر یک، پیشینه شکل گیری این مواضع و مراحل تطور آن و انبوهی از دیگر دانسته هانیاز بود که می دانیم وجود نداشت. اذعان صریح و صادقانه پاره ای از این چهره ها بر آن که تا پیش از گردش روزگار و قرار گرفتن در این موضع مسئولیت در این حوزه از مسائل کرد و کردستان اطلاع چندانی نداشتند خود مؤید این امر است.

اگر چه می توان در توضیح این کاستی به عوارض ناشی از استبداد سیاسی در نظام پلیسی پیشین اشاره کرد و خاطر نشان ساخت که چنان معرفت و شناختی تنها در پرتو فراهم بودن حداقلی از آزادی های سیاسی و به منصفه ظهور در آمدن عمل و نظر احزاب و گرایش های مختلف می توانست حاصل شود، ولی از یک بی علاقه گی عمومی و ریشه دار اهل فکر و نظر این ملک به مسائل «پیش پا افتاده» و غیر «شیکی» چون حال و روز کردهای ایرانی نیز نمی توان غافل بود. نیم نگاهی به دلمشغولی های نظری و روشنفکری ایران در سال های پیش از انقلاب - از نوع سکولار رو به افول آن گرفته تا نوع ملی مذهبی در حال بالیدنش - خود مؤید این بی علاقه گی بنیانی و تبعات اجتناب ناپذیر آن است.

نکته دیگری که می توان در نقد و ارزیابی آن خوشبینی خاطر نشان کرد به هم ریختگی حاصل از یک «وضعیت انقلابی» است؛ وضعیتی که در آن یک یا چند جریان نسبتاً حاشیه ای می توانند به بک نیروی تأثیر گذار تبدیل شوند. به همین دلیل است که باید به تلاش هایی برای کسب شناخت و معرفت مورد بحث در عرصه ای متفاوت از وضعیت موصوف، یعنی پیش از سرریز و فوران ناگهانی آنها اهمیت حیاتی داد و منتظر بد روز گارنشست.

با توجه به این نکات، نگارنده با وجود تمام احترام و ستایشی که برای نیات حسنه و مساعی صادقانه آن سال ها احساس می کند، در مجموع سیر بسیاری از رخداد های آن ایام را محتوم می بیند و بدان که می شد از آن تلاش های مسالمت جو یانه، چیزی بیش از آنچه حاصل شد، به دست آورد مطمئن نیست. یکی دیگر از نکاتی که در این چارچوب مطرح شد، بحث «تندروی ها» و مقاومت هایی بود که در برابر قدرت طلبی برخی از گروه های سیاسی کرد بروز نمود.

اگر چه یادآوری و روایت این رشته مقاومت ها، امروزه چارچوبی دولتی یافته و به بخشی از ادبیات رسمی جمهوری اسلامی تبدیل شده است، ولی این امر تغییری در خاستگاه واقعی آن ایجاد نمی کند. بسیاری از این مقاومت ها در اصل و فارغ از عواملی چون «سیاست های مرکز» و دیگر انگیزه های بیرونی در ویژگی های فرهنگی و اجتماعی عرصه بحث، ریشه داشتند،

اذعان صریح و صادقانه پاره ای از این چهره ها بر آن که تا پیش از گردش روزگار و قرار گرفتن در این موضع مسئولیت در این حوزه از مسائل کرد و کردستان اطلاع چندانی نداشتند خود مؤید این امر است. اگر چه می توان در توضیح این کاستی به عوارض ناشی از استبداد سیاسی در نظام پلیسی پیشین اشاره کرد و خاطر نشان ساخت که چنان معرفت و شناختی تنها در پرتو فراهم بودن حداقلی از آزادی های سیاسی و به منصفه ظهور در آمدن عمل و نظر احزاب و گرایش های مختلف می توانست حاصل شود، ولی از یک بی علاقه گی عمومی و ریشه دار اهل فکر و نظر این ملک به مسائل «پیش پا افتاده» و غیر «شیکی» چون حال و روز کردهای ایرانی نیز نمی توان غافل بود. نیم نگاهی به دلمشغولی های نظری و روشنفکری ایران در سال های پیش از انقلاب - از نوع سکولار رو به افول آن گرفته تا نوع ملی مذهبی در حال بالیدنش - خود مؤید این بی علاقه گی بنیانی و تبعات اجتناب ناپذیر آن است

نقض تمامیت ارضی ایران و از دست رفتن حاکمیت آن بر حوزه‌هایی وسیع از قلمرو کشور در خلال رشته رویارویی‌هایی چند با قدرت جهانی در قرن نوزدهم، تداوم بعدی این گونه مخاطرات در ادوار بعدی و بویژه در نیم‌قرن اخیر که این تهدید با طرح و بحث مسائل قومی نیز توأم شده است، موضوعی نیست که بتوان اهمیت آن را نادیده گرفت

باید خاطر نشان کرد که نگرانی از خطر تجزیه ایران جدی تر و گسترده تر از آن است که بتوان آن را با انتساب به محمدرضا شاه پهلوی و یا شاپور بختیار، خرد و ناچیز شمرد. متأسفانه تلاش‌های بسیاری در کار بود که ایران «ایرانستان» شود و اگر نبود آن همه مقاومت و پایداری که هر یک به بهایی سنگین تمام شد، چه بسا چنین نیز می‌شد

مانند واکنش گروه‌های ترک‌زبان و شیعی آذربایجان غربی در برابر قدرت طلبی برخی از گروه‌های کرد در حوزه‌های مختلط آن‌سازمان، شکل‌گیری مجموعه کانون‌های مقاومت در نقاطی چون پاره‌ها، رویارویی عشایر منگور پیرانشهر تا مهاباد با تعدادی از گروه‌های سیاسی کرد و بسیاری دیگر از موارد مشابه که بررسی آنها در این مختصر نمی‌گنجد. در عین حال رشته مقاومت‌های نظامی‌ای که در این حوزه شکل گرفت نیز در مجموع بر پاره‌ای از عوامل پیش گفته استوار بود و آن چنان که روایات و اسناد بر جای مانده حکایت می‌کند، اصولاً خاستگاهی خودجوش داشتند.

در بجهت فروپاشی نظام پهلوی، در شرایطی که بیشتر نیروهای انقلابی ونه به گونه‌ای که اینک می‌گویند تنها گروه‌ها، خواهان خلع سلاح و انحلال ارتش و دیگر نیروهای نظامی کشور بودند، گروهی از نظامیان همانند افراد مستقر در پادگان‌های مهاباد و سنندج تصمیم به مقاومت و پایداری گرفتند، نه دستوری در کار بود و نه حکم و فرمانی. روایات و گزارش‌های مربوط به تحولات کردستان در مراحل نخست پیروزی انقلاب و همچنین خاطرات بر جای مانده از عملکرد نظامیانی چون محمدولی قرنی، ولی‌الله فلاحتی، قاسمعلی ظهیرنژاد، علی صیاد شیرازی و... و نیروهای داوطلبی چون مصطفی چمران، محمد بروجردی و... در حمایت و پشتیبانی از این گونه مقاومت‌های محلی همگی از یک جهد و جهاد شخصی، حرکتی بر خلاف موج حکایت دارند، موجی که یک بی‌خیالی مفرط در میان بسیاری از نیروهای انقلابی، ویژگی اصلی آن بود و بر تمامی این تحولات، سایه‌ای از یک نگرانی جدی و ریشه‌دار نیز سنگینی می‌کرد؛ نگرانی از خطر تجزیه ایران.

نقض تمامیت ارضی ایران و از دست رفتن حاکمیت آن بر حوزه‌هایی وسیع از قلمرو کشور در خلال رشته رویارویی‌هایی چند با قدرت جهانی در قرن نوزدهم، تداوم بعدی این گونه مخاطرات در ادوار بعدی و بویژه در نیم‌قرن اخیر که این تهدید با طرح و بحث مسائل قومی نیز توأم شده است، موضوعی نیست که بتوان اهمیت آن را نادیده گرفت. از این رو، برخلاف دیدگاهی که اعتقاد دارد: «... نگرانی از تجزیه ایران همان نگرانی‌های شاه و بختیار است که می‌گفتند با رفتن رژیم شاه، ایران به ایرانستان تبدیل خواهد شد...» و در توجیه این نظر می‌افزاید: «... شاه رفت و ایران هم تجزیه نشد...» (ویژه‌نامه ۲، ص ۹۱) باید خاطر نشان کرد که نگرانی از خطر تجزیه ایران جدی تر و گسترده تر از آن است که بتوان آن را با انتساب به محمدرضا شاه پهلوی و یا شاپور بختیار، خرد و ناچیز شمرد. متأسفانه تلاش‌های بسیاری در کار بود که ایران «ایرانستان» شود و اگر نبود آن همه مقاومت و پایداری که هر یک به بهایی سنگین تمام شد، چه بسا

چنین نیز می‌شد.

به یاد داشته باشیم که جدای از اهداف و نیات واقعی گروه‌های سیاسی در گیر در این تحولات خود که موضوع جداگانه‌ای است به هر حال از دوره‌ای سخن در میان است که هنوز دوره جنگ سرد به شمار می‌آید و دولت شوروی که به تازگی بر افغانستان نیز دست انداخته تحولات این حوزه را با چشم‌امید به بسیاری از گروه‌های سیاسی یاد شده بود، دنبال می‌کرد. عراق، هم پیمان منطقه‌ای اتحاد شوروی نیز با بهره‌برداری از خلا حاصل از فروپاشی نظام پهلوی، در حال توسعه نفوذ و ارتباطات خود در منطقه بود، هر چند با تأنی و احتیاط و در آغاز نیز با هدف بسیج نیروهای محلی برای سرکوب دشمن دیرینه‌اش، باززانی‌های مستقر در نواحی مرزی ایران.

تحولات بعدی این منطقه و جایگاهی که این مسئله نیز همانند مسئله «خلق عرب» در خوزستان در تجاوز نظامی عراق به ایران یافت، خود مؤید درستی همان نگرانی‌هایی است که سعی می‌شود آن را با اشاره و کنایه‌ای به محمدرضا شاه و بحث «ایرانستان» حاشیه‌ای و کم‌اهمیت تعبیر کنند.

در نمونه‌ای دیگر از این نوع رویکردهای سهل‌انگارانه، صاحب‌نظری دیگری نویسد: «... مدت مدیدی است که به بهانه حفظ تمامیت ارضی یا حربه تجزیه طلبی و کشف دست‌های مرموز، حقوق اقلیت‌های قومی نادیده گرفته می‌شود؛ حربه‌هایی که توهمی بیش نیستند، اما عدم رعایت حقوق اقوام و اقلیتی انکارناپذیر هستند.» (ویژه‌نامه ۲، ص ۱۶۲) حال آن که می‌دانیم حفظ تمامیت ارضی ایران «بهانه نیست، خطری هم که آن را تهدید می‌کند «موهوم» نیست و در تأکید بر این «واقعیت انکارناپذیر» تصور می‌کنم صرف اشاره به نمونه‌هایی چون عملکرد دولت شوروی در سال‌های پایانی جنگ دوم جهانی در حوزه تحت تصرف ارتش سرخ در آذربایجان، کردستان که سر آغاز طرح و بحث رسمی مسائل قومی در ایران بود، طرح صدام حسین برای تقسیم ایران به چند کشور مجزا پس از تصور پیروزی او، تکرار مجدد فرمایشاتی مشابه در چارچوب رویارویی کنونی ایران و آمریکا کافی است.

نمی‌خواهیم از اشاره به این واقعیت انکارناپذیر بر اساس استدلالی مشابه، نتیجه بگیریم که «عدم رعایت حقوق اقوام» توهمی بیش نیست، بلکه مقصود و هدف همان گونه که در بخش بعدی این یادداشت نیز بحث خواهد شد - آن است که از اثر منفی این «واقعیت انکارناپذیر» بر وضعیت آن «واقعیت انکارناپذیر» سخن بگوییم و یکی از علل جدی پیش‌ترفتن بحث «حقوق اقوام» را خاطر نشان سازیم.

حقوق متقدان

یکی از ویژگی‌های اصلی مباحث مطرح شده در این دو شماره، یا به عبارت دقیق‌تر در واکنش‌های ابراز شده نسبت به

کردستان همیشه قابل کشف

این دو شماره، تندی و عصبیت نهفته در آن است؛ این که احسان هوشمند تلاش داشته است از طریق تدوین چنین مجموعه‌هایی «... جنبش ملت خودش را... لکه‌دار کند تا این که احتمالاً نظر موافق مسئولان ایران را به سوی خود جلب کند...» به گونه‌ای که در اظهار نظر آقای ملا عبدالله حسن زاده ملاحظه می‌شود (ویژه‌نامه ۲، ص ۱۱۰)، از انواع نسبتاً ملایم و معتدل واکنش‌هایی است که در این زمینه بیان شده است.

تلاش احسان هوشمند برای ارائه تصویری نسبتاً جامع از جامعه‌شناسی سیاسی بخش‌های کردنشین ایران، تصویری که در آن، هم آثار ناشی از تفاوت‌های زبانی و مذهبی موجود میان کردها لحاظ شده باشد و هم عواملی چون ساختار اساسی و قبیله‌ای حوزه مورد بحث و از آن مهمتر اشاره‌ها و به تبعات سیاسی حاصل از این گوناگونی و تنوع، برای گروهی از صاحب‌نظران کرد که مدت زمانی است جز در یک چارچوب قوم‌گرایانه مشخص و ثابت، نتوانسته‌اند از منظر دیگری به این حوزه نگاه کنند، سخت‌گیران و دشوار آمده است.

در اشاره به این خطه از سه حوزه مکریان (مهاباد)، اردلان (سنندج و کرمانشاهان) و تفاوت‌های آن با هم سخن گفتن، در نظر گرفتن زبان‌ها و لهجه‌های مختلفی که کردهای ایران به آن سخن می‌گویند از بادینی گرفته تا سوران و لهجه‌هایی چون اورامی، گورانی، لک و... نادیده نگرفتن عواملی چون تفاوت‌های مذهبی و دینی در میان کردها از تشیع و تسنن رسمی گرفته تا پابندی به انواع فرق صوفی و بایرداری گونه‌های کهن از باورهای قدیمی چون یارسان اهل حق و... با تلقی یکدست‌انگار و منسجم‌پندار گفتارهای قوم‌گرایانه منافات دارد.

جست و جوی ریشه‌های تاریخی و جامعه‌شناسی بسیاری از تحولات و جنبش‌ها و تحولات نواحی کردنشین ایران در قرن نوزدهم و نیمه نخست قرن بیستم در تنش و تعارضی حاصل از مراحل گذار یک جامعه ماقبل مدرن به یک جامعه مدرن، یعنی تعارض حاصل از تقابل میان یک نظام غیر متمرکز «فئودالی» با یک نظام متمرکز جدید، و یارویی نظام در حال افول کوجرو و عشایری با نظام در حال برآمدن یکجانشین و شهری و... نه لزوماً وجه بیسان و بروز مبارزات حق طلبانه خلق کرد بر ضد «عجم ستمگر» به گونه‌ای که در تاریخ‌سازی‌های قوم‌گرایانه ملاحظه می‌کنیم، از منظر دیدگاه موصوف چیزی نیست جز یک ذنب لایفغر و کفر محض. اگر در این نگاه برای نمونه در بررسی کارنامه سیاسی خاندان قاضی و شخص قاضی محمد از جایگاه معزز و محترم خاندان قاضی در میان نخبگان حاکم بر ایران عصر مورد بحث یاد شود و اسناد و مدارکی نیز در این زمینه ارائه شود و یاد را اشاره به تحولات کردستان در دوره جمهوری مهاباد در همان ایام در چارچوب اختلاف‌های «پیرامون» و «مرکز» به رویارویی ایل منگور با حکومت قاضی اشاره شود؛

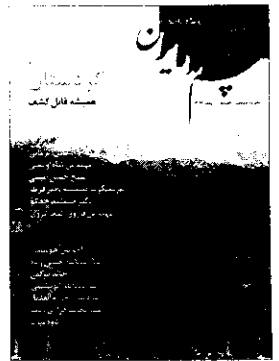
به جای آن که آن را سعی و تلاشی بدانند در جهت دستیابی به یک برداشت صحیح از جامعه‌شناسی سیاسی کردستان و ویژگی‌هایش، آن را تلاشی تعبیر می‌کنند که قصد دارد نقش «... شخصیت‌های برجسته کرد را... به طریقی از طرق کمرنگ کنند و آنها را مهمت کنند...» (ویژه‌نامه ۲، ص ۱۱۳) اشاره به گوشه‌هایی از تنوع و چندگانگی گسترده‌ای که فقط در میان خود کردها در سال‌های نخست انقلاب بروز کرد و جست‌وجوی ریشه‌های برخی از تنش‌ها و رویارویی‌های پیش‌آمده در آن ایام بیشتر در این چندگانگی داخلی تا صرفاً «سیاست‌های سرکوبگرانه رژیم» به گونه‌ای که رسم نگرش‌های قوم‌گرایانه است نیز از دیگر علل بروز واکنش‌های تند و خشم‌آلودی است که نسبت به برخی از مطالب ارائه شده در این دو ویژه‌نامه نشان داده شد.

در کنار طرح و بحث سرگذشت کردستان، پیشینه محرومیت و تبعیض در این خطه از تفوق سنتی حزب دموکرات بر حوزه مکریان (مهاباد) و بخش‌هایی از مناطق کردنشین آذربایجان غربی سخن گفتن، به تعارض این گروه با گروه نوپای کومله اشاره کردن که سعی داشت در حوزه اردلان (سنندج) یا بگیرد، از اختلاف‌های هر دو اینها با هواداران بارزانی در آن ایام قیاده موقت‌یاد کردن، از سرگذشت علامه مفتی زاده، رهبر یک جریان مهم دینی آن ایام صحبت کردن که با توجه به مخالفت‌های فزاینده گروه‌های چپ‌گرای کردها مجبور شد سنندج را ترک کرده و در کرمانشاه اقامت گزیند، اشاره به درگیری‌های داخلی و غالباً خونبار حاصل از این اختلاف‌ها، از بی‌تفاوتی و حتی خصومت بسیاری از حوزه‌های کردنشین کشور با تحولات قوم‌گرایانه سابق‌الذکر سخن گفتن... بانگاه ایدئولوژیک بسیاری از گفتارهای قوم‌گرایانه سنخیتی نداشته و به کشیدن: «... خط بطلان بر همه جنبش‌های چندقرنه کردها در ایران...» تعبیر می‌شود. (ویژه‌نامه ۲، ص ۱۷۹)

پذیرش تنوع و تکثر یکی از کاستی‌های اساسی مراحل نخست تحولات ناسیونالیستی است. ناسیونالیسم ایرانی نیز در یک دوره از تحولات بنیانی خود - سال‌های نخست دهه ۱۳۰۰ شمسی بیان‌نگاه همسان‌خواهی که به حوزه فعالیتش داشت، از یک چنین ویژگی‌ای برخوردار بود. اگرچه با دگرگونی‌های بعدی ناسیونالیسم ایرانی - از جمله پررنگ شدن یک وجه ضدامپریالیستی در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ و اهمیت یافتن عنصر مذهب در این عرصه از سال‌های انقلاب به بعد، دوران حکمرانی نگاه همسان‌خواه یاد شده به درازان کشید و ناسیونالیسم ایرانی در پذیرش تنوع و تکثر موجود در جهان ایرانی، گام‌هایی برداشته است، ولی هنوز تارسیدن به مقصود، دشواری‌های بسیاری را در پیش دارد.

ناسیونالیسم کردی نیز در مقام یکی از ارکان و اعضای

حفظ تمامیت ارضی ایران
«بهبانه» نیست، خطری
هم که آن را تهدید می‌کند
«موهوم» نیست و در
تأکید بر این «واقعیت
انکارناپذیر» تصور می‌کنم
صرف اشاره به نمونه‌هایی
چون عملکرد دولت شوروی
در سال‌های پایانی جنگ
دوم جهانی در حوزه تحت
تصرف ارتش سرخ در
آذربایجان، کردستان که
سراغاز طرح و بحث رسمی
مسائل قومی در ایران بود،
طرح صدام حسین برای
تقسیم ایران به چند کشور
مجزا پس از تصور پیروزی
او، تکرار مجدد فرمایشاتی
مشابه در چارچوب
رویارویی کنونی ایران و
امریکا کافی است



اصولاً وضع و فرض یک چنین وجه ممیزه و خط فاصلی بین کردستان و دیگر نقاط کشور، کردستان را تافته‌ای جداافتاده از کل ایران انگاشتن، خود زمینه‌ساز بسیاری از مسائل پیش آمده در این حوزه است. مسئله‌ای که از سابقه‌ای به مراتب دیرینه‌تر از سوی حزب دموکرات در سال‌های مقارن با انقلاب برخوردار است

نگارنده در این بحث نیز با قومی‌گردانی این موضوع «ماکردها» و «ما غیر کردها» موافق نبوده، همه ایرانیان را در پیشامد این وضعیت «مقصر» می‌داند؛ هم‌انتهایی که از دیرباز برای حل و فصل مشکلات سیاسی خود برای کردهای «سلحشور» و «مبارز» حسابی خاص باز کرده‌اند و هم کردهایی که این حساب خاص و انتظارات حاصله از آن را به جد گرفته و مطابق آن عمل کرده‌اند

ناسیونالیسم ایرانی، از این عارضه کلی بی‌نصیب نیست. «کردایی» نیز باید بتواند بر این دیدگاه‌های ایدئولوژیک و تنگ‌نظرانه فائق آید و برای کنار آمدن با یک گستره غنی و رنگارنگ از تنوع و تکثر راهی بیابد.

فقط از لزوم تحمل و تسامح بیشتر در شنیدن یک نظر متفاوت و حتی مخالف - مانند نظر یک پژوهشگر دیگر کرد چون احسان هوشمند سخن در میان نیست و ابراز تأسف از تشدد و پر خاشی که در واکنش به آن دیدگاه ابراز شد؛ از مخاطرات نهفته در غالب شدن نوعی ناسیونالیسم ابتدایی همسان خواه نیز نباید غافل بود. دیدگاهی که به همان سادگی که در تاریخ پر دازیش، کرد و کردستان را به یک تصویر سیاه و سفید با سیمه‌ای تقلیل می‌دهد؛ هر اشاره‌ای به رنگی بودن این تصویر را تخطئه کرده و آشفته می‌شود.

«خودمختاری برای کردستان؛ دموکراسی برای ایران»

با توجه به موارد یادشده در یک مرحله از تنظیم این یادداشت، نگارنده و سوسه شد با اشاره به یکی از شعارهای رایج حزب دموکرات در آن ایام - «خودمختاری برای کردستان، دموکراسی برای ایران» از لزوم پس و پیش شدن این شعار سخن به میان آورد: «دموکراسی برای کردستان، خودمختاری برای ایران»؛ ولی نگارنده در تأملی دیگر، بیش‌زمنه غیر دموکراتیک وضع چنین معادله‌ای را نادرست ارزیابی کرد. فراهم آوردن زمینه‌های استقرار دموکراسی و وظیفه‌ای است که به یکسان بر دوش تمامی ایرانیان سنگینی می‌کند و مسئولیت آن‌را نه می‌توان تفکیک کرده و تقسیم.

در واقع چنین به نظر می‌آید که اصولاً وضع و فرض یک چنین وجه ممیزه و خط فاصلی بین کردستان و دیگر نقاط کشور، کردستان را تافته‌ای جداافتاده از کل ایران انگاشتن، خود زمینه‌ساز بسیاری از مسائل پیش آمده در این حوزه است. مسئله‌ای که از سابقه‌ای به مراتب دیرینه‌تر از طرح شعار یادشده از سوی حزب دموکرات در سال‌های مقارن با انقلاب برخوردار است. این پرسشی است که دگر چشید حقگو نیز در بخشی از گفت‌وگوی خود با چشم‌انداز ایران در اشاره به طرح شعار «دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان» که حساب کردستان را از ایران جدا می‌سازد، آن را چنین طرح کرده‌اند: «... آخر سر در تحلیل نهایی، این سؤال به ذهن خطور می‌کند که چرا ما باید مسائل کردستان را از دیگر مردم ایران جدا می‌کردیم؟ کردها با ترک‌ها و بلوچ‌ها و... چه فرقی داشتند؟ مگر مردم دیگر در دوره طاغوت کم‌زحمت کشیدند و کم‌آزار دیده بودند...» که اینک چنین شعارهای بی‌اساسی را مطرح کنیم؟ (ویژه‌نامه ۲، ص ۵۶)

مهندس فاروق کیخسروی در پاسخ به پرسش‌هایی از این دست، این نکته را مطرح می‌کند که: «... شاید هم مقصر اصلی خود ما

کردها و بویژه جامعه روشنفکری کردستان باشیم که به جای طرح مسائل خود در قالب فعالیت‌های فرهنگی و مطبوعاتی و ایجاد ارتباط نزدیک‌تر با دیگر هم‌میهنان خود هر از گاهی دست به اسلحه می‌بریم [و] برای رسیدن به اهداف و آرمان‌های خود به این ابزار جهنمی پناه برده، گاه‌آبه آن افتخار هم کرده‌ایم...» (ویژه‌نامه ۲، ص ۱۶۵)

نگارنده در این بحث نیز با قومی‌گردانی این موضوع «ماکردها» و «ما غیر کردها» موافق نبوده، همه ایرانیان را در پیشامد این وضعیت «مقصر» می‌داند؛ هم‌انتهایی که از دیرباز برای حل و فصل مشکلات سیاسی خود برای کردهای «سلحشور» و «مبارز» حسابی خاص باز کرده‌اند و هم کردهایی که این حساب خاص و انتظارات حاصله از آن را به جد گرفته و مطابق آن عمل کرده‌اند.

گردش بازی قدرت بر اساس رویارویی یا همراهی مجموعه‌ای از قدرت‌های ایلی و عشایری، به عنوان خمیرمایه اصلی دوره‌ای طولانی از تاریخ ایران، موضوعی نیست که توضیح آن به تفصیل و تذکر چندانیتی احتیاج داشته باشد؛ جالب آن است که حتی بعد از رنگ‌باختن این ساختارهای ایلی و عشایری در دو قرن اخیر، این کارکرد تاریخی به یکباره به دست فراموشی سپرده نشد. نه تنها در دوره انقلاب مشروطه که خود قصد داشت یک نظم سیاسی جدید و متفاوت از پیش‌رأبنا کند، از لحاظ تعیین قدرت سیاسی، این مجموعه‌های ایلی و عشایری بودند که حرف آخر را زدند، بلکه در بسیاری از قدرت‌آزمایی‌های بعدی نیز اگر چه به نحوی کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر از پیش هنوز هم بر پاره‌ای از توان آزمایی‌های سیاسی کشور سایه‌ای از این امر مشاهده می‌شود. در فضای سیاسی‌ای که هر یک از طرفین درگیر - مشروطه و استبداد، دموکرات و اعتدالی... سعی داشتند در یارگیری و جلب نیرو از این «ایل سلحشور» و آن «طایفه غیور» از یکدیگر پیشی گیرند، پای بسیاری از وظایف کرد نیز به این معرکه باز شد. در کنار تلاش و تکاپوی بیست‌ساله شاهزاده ابوالفتح میرزا اسالارالدوله برای دستیابی به تاج و تخت قاجار از بدو پادشاهی محمدعلی شاه تا برکناری احمدشاه که رکن اصلی اش بر نیروی کردهای مؤتلف او استوار بود، دیگر تحولات تاریخی حوزه‌های کردنشین کرمانشاه و اردلان در این دوره نیز از رونق این پدیده حکایت دارد. نه تنها در این دوره، بلکه در سال‌های پس از شهر یور ۱۳۲۰ دعوت از کردهای سلحشور و غیور برای ایفای نقش در این با آن رویارویی سیاسی، هنوز در انحصار جناح یا گروه سیاسی خاصی نبود.

در حالی که نیروهای چپ در خلال تدارک جمهوری مهاباد تازه در حال کشف «خلق کرده» و آشنایی با امکانات نهفته در این امر بودند، هم‌زمان نیروهای سنت‌گرا و محافظه‌کار کشور که در این امر مید طولانی داشتند نیز در «نهضت غرب» امیر مخصوص قبادیان، وزنه‌مقابلی را جست‌وجوی کردند. در نمونه دیگر، از

کردستان همیشه قابل کشف

تأکیدی دوباره بر اهمیت تلاش چشم‌انداز ایران را در انتشار چنین ویژه‌نامه‌هایی می‌توان در مقام نوعی نتیجه‌گیری و جمع‌بندی از مباحث مطرح شده ارائه کرد؛ یعنی اهمیت و لزوم به بحث و گفت‌وگو گذاشتن انبوهی از نکات و مسائلی که متأسفانه بیشتر به مشاهده «سرریز» و «فوران» ناگهانی آنها در تنگناهای روزگار خو کرده‌ایم تا طرح و بیانشان در عرصه‌ای فارغ از هیاهوی گوش‌خراش آن تنگناها

این نقش و نشان تعریف شده «سلحشوری و شجاعت» پیشتازی در عرصه مبارزه با «ارتجاع و استبداد»... و انبوهی دیگر از عناوین مشابه، در ننگ و تأمل نکرده و بر مصائب و دشواری‌های این حوزه افزودند. مگر کردها یا دیگر اجزای «مبارز و سلحشور» این ملت، گناه کرده‌اند که باید در هر مناقشه‌ای از ادعای تاج و تخت سالارالدوله گرفته تا رقابت با ندرزم آرابا گروه ارفع در ستاد ارتش و یادعوی چریک فدایی بادولت و طبع آزمایی گروه‌های چپ در عرصه «مسائل ملی»... ابزار پیشبرد خواسته‌های این و آن گردند؟

اصولاً رسیدگی به خواسته‌هایی چون سهم و حضور بیشتر در قدرت سیاسی، رفع محرومیت، توسعه اقتصادی و اجتماعی و... تافته‌ای جدا بافته از کل مطالبات مردم ایران نیست؛ حتی مواردی چون پاسداری از زبان مادری یا رفع تبعیض مذهبی نیز که خاص و ویژه می‌نماید از لحاظ جغرافیایی چنان حوزه پهن‌واری از ایران را شامل می‌شود که آنها را نیز به راحتی می‌توان در زمره «مطالبات عمومی ایرانیان» ارزیابی کرد. از این رو تعریف چارچوبی قومی بر این خواسته‌ها و تعیین حد فاصل‌هایی چون دموکراسی برای آنجا و خودمختاری برای اینجا، جز افزودن بر پیچ و خم کار، حاصل دیگری ندارد تا جایی که به طرح و تحقق مجموعه‌ای از خواسته‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مربوط می‌شود به‌طور قطع، تفکیک صریح این مسائل از «دعوی دیگران» کمک بیشتری به حل و فصل آنها خواهد کرد تا گره‌دانشان به مناقشات دیگران. آثار حاصل از مداخله مخرب و خانمانسوز اتحاد شوروی در ایجاد یک حرکت قومی در آذربایجان و کردستان در سال‌های ۲۵-۱۳۲۴ شمسی هنوز بر سر مسائلی از این دست سنگینی می‌کند و علاقه دشمنان کنونی ایران نسبت به «مسائل قومی» کشور نیز مزید بر علت است.

تأکیدی دوباره بر اهمیت تلاش چشم‌انداز ایران را در انتشار چنین ویژه‌نامه‌هایی می‌توان در مقام نوعی نتیجه‌گیری و جمع‌بندی از مباحث مطرح شده ارائه کرد؛ یعنی اهمیت و لزوم به بحث و گفت‌وگو گذاشتن انبوهی از نکات و مسائلی که متأسفانه بیشتر به مشاهده «سرریز» و «فوران» ناگهانی آنها در تنگناهای روزگار خو کرده‌ایم تا طرح و بیانشان در عرصه‌ای فارغ از هیاهوی گوش‌خراش آن تنگناها. در کنار امکان نقد و بررسی نسبتاً به موقع مطالبی از آن دست که بیشتر به دلیل تکرار و بی‌پاسخ ماندن، صاحب اثر می‌شوند، به یک مزیت دیگر تغییر عرصه این بحث نیز می‌توان اشاره کرد؛ اضافه شدن تدریجی رنگ و سایه‌ای بر یک تصویر سیاه و سفید که ویژگی اصلی گفتارهای غالب بر این مقوله را تشکیل می‌دهد و امید به آن که شاید از رهگذر افزوده شدن سایه روشن‌هایی چند در حد فاصل آن سیاهی و این سفیدی، تا حدودی از تندی و تیزی لبه‌های بحث کاسته شود.

رشته‌برخوردهایی می‌توان یاد کرد که در نیمه دوم دهه ۱۳۲۰ در جوانی و در بروز کرد و یا فراهم آمدن امکان عبور نسبتاً بی‌دردسر بارزانی‌ها از طریق ایران به خاک شوروی در همان سال‌ها که به رقابت‌های موجود میان جناح‌های مختلف ارتش نسبت داده می‌شد.

ولی از یک مرحله به بعد با نگرانی فزاینده محافل راست‌گرا از فرادستی فزاینده شوروی در این امر و همچنین تبعات ناخواسته و غیر قابل پیش‌بینی یک چنین فراخوان‌هایی، ارتجاع به «کردهای سلحشور و غیور» فقط به نیروهای چپ و رادیکال منحصر شد. نیروهایی که برای متمایز ساختن خود از سالارالدوله و امثال او، این گونه تدابیر و تمهیدات خود را با مجموعه‌ای از آموزه‌های مارکسیستی-لنینیستی چون «حق ملل در تعیین سرنوشته خود» نیز آراستند. در این زمینه افزون بر اتحاد جماهیر شوروی مشتری و متولی اصلی این مقوله در خلال جنگ سرد و گروه‌های وابسته به آن هر نیروی دیگری که با نظام حاکم در ستیز بود و از راه رسید هندوآنه‌ای زیر بغل «کرد مبارز سلحشور» نهاد؛ از سازمان انقلابی حزب توده و استراتژی محاصره شهرها از طریق روستاهای آن گرفته تا بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق که به نوشته آقای لطف‌الله میثمی... «برای نجات ایران از یوغ استبداد و استعمار یک راهبرده سه مرحله‌ای طراحی کردند که مرحله دوم آن؛ رفتن اعضا به کردستان و پیوند با مردم ستمدیده و مؤمن آن سامان...» بود. (ویژه‌نامه ۲، ص ۴)

با وجود نتایج و ماحصل فاجعه‌بار «رفتن اعضا به کردستان و پیوند با مردم ستمدیده و مؤمن آن سامان» بر نامه‌بسیاری از دیگر گروه‌های مخالف دولت در خلال درگیری‌های اولیه انقلاب - که گوشه‌هایی از آن در دو ویژه‌نامه چشم‌انداز ایران بررسی شده است - متأسفانه هنوز بخش‌هایی از چپ ایران نتوانسته است از بار این چارچوب سنتی خلاص شود. سراز پانشناختن پاره‌ای از گروه‌های اصلاح طلب بی‌ویژه در ایام انتخابات - در برابر تحركات قوم‌گرایانه؛ به جای نقد آنها، دم به دم این نوع گفتارها دادن، خود از مصادیق این امر است. بنابراین در مروری مجدد بر پرسشی که در آغاز این بخش مطرح شده بر ضرر قاطع می‌توان گفت که: «... مقصر اصلی خود ما کردها... نیستیم؛ بخش مهمی از تقصیر مورد بحث و مسئولیت امر به گفتار انقلابی و رادیکالی برمی‌گردد که در نهایت در یک دوره از تاریخ ایران - سال‌های پایانی دهه ۱۳۵۰ تا اوایل دهه بعد - کل تحولات کشور را دستخوش خود ساخت.

در نقد این دوره از تاریخ معاصر ایران - در چارچوب نوعی امیدواری به خاتمه یافتن دوره مورد بحث - در کنار پرداختن به ابعاد مختلف گفتار رادیکال یاد شده و رفتارهای حاصل از آن، آن‌گاه از گروه‌های کرد می‌توان انتقاد کرد که در طول این سال‌ها - از دوره داودخان کله‌ر و سلطان جعفر اورامی گرفته تا دوره عبدالرحمن قاسملو و شیخ عزالدین حسینی - در پذیرش